

در این اواخر نشانه‌هایی به چشم می‌خورند که ایدئولوژی جدید "مارکسیستی-لنینیستی" شروع کرده است از داعیه‌های جدیدش در عرصه‌ی بین‌المللی، که هم اکنون بدان‌ها اشاره شد، دست بردارد، اما این امر به هیچ‌رو مسأله‌ی بسیار عمیق‌تر "فلسفه‌ی ماتریالیستی" لنین و مارکسیسم-لنینیسم را حل نمی‌کند. وظیفه‌ی واقعی‌ای که با بازنگری مجدد به مسأله‌ی مارکسیسم و فلسفه و مسأله‌ی کلی‌تر رابطه‌ی بین ایدئولوژی بطور عام با پراتیک جنبش انقلابی کارگران، در ارتباط با "مارکسیسم-لنینیسم" کمونیستی بایستی انجام داد عبارت است از کاربرد بی‌محابای همان شیوه‌ی بررسی ماتریالیستی، یعنی تاریخی انتقادی و غیر جزم‌گرایانه‌ای که ما در تعیین سرشت تاریخ مارکسیسم ارتدکس "کائوتسکی‌گرای" بین‌الملل دوم به کار گرفتیم، بر مارکسیسم ارتدکس "لنینیستی" بین‌الملل سوم، و به بیان کلی‌تر، بر سراسر تاریخ مارکسیسم روسیه در رابطه‌اش با مارکسیسم بین‌المللی، که تاریخ "مارکسیسم-لنینیسم" امروزی تنها آخرین شاخه‌ی آن را تشکیل می‌دهد. امکان یک چنین تحقق ماتریالیستی مشخصی در اینجا نیست، و تنها می‌توان آن را در خطوط کلی‌اش ترسیم کرد. اما همین بررسی اجمالی سیر تحولات تاریخی مارکسیسم روسی و بین‌المللی به این نتیجه‌ی بیدارکننده منتهی می‌شود که مارکسیسم روسی، که نسبت به مارکسیسم ارتدکس آلمانی شاید "ارتدکس‌تر" بوده است، در تمامی مراحل تکاملش سرشتی احتمالاً ایدئولوژیک‌تر داشته و نسبت به جنبش واقعی تاریخی که ایدئولوژی آن را تشکیل می‌داده، در تضادی احتمالاً شدیدتر قرار داشته است.

این امر، طبق تحلیل انتقادی تروتسکی در ۱۹۰۸، در مورد نخستین مرحله‌ی تاریخی صادق است. در آن دوره آموزه‌ی مارکسیسم به عنوان ابزار ایدئولوژیک به این کار آمد که روشنفکر روسی را که تا آن زمان با "روحیه‌ی باکونینی انکار

عریان فرهنگ بورژوازی" پرورش یافته بود با پیشرفت سرمایه دارانه آشتی دهد.^۱ اما این امر برای دومین مرحله نیز که نقطه ی اوجش انقلاب اول روسیه در ۱۹۰۵ بود صدق می کند. در آن زمان، کلیه ی مارکسیست های انقلابی روسی، از همه مهم تر لنین و تروتسکی، خود را جزئی از "گوشت و خون" سوسیالیسم بین المللی آن دوره- و این برای آنان یعنی مارکسیسم ارتدکس- می خواندند؛ از طرف دیگر کارل کائوتسکی و عصر جدیدش در همه ی مسائل نظری با مارکسیسم ارتدکس روسی همگامی داشتند، و مشخصاً در آنجا که به مبانی فلسفی مارکسیسم مربوط است، به خاطر تأثیر فوق العاده پرده مانده ی نظریه پرداز روسی، پلخانف، مارکسیسم ارتدکس آلمانی حتا بیشتر تحت نفوذ مارکسیسم روسی است تا برعکس. به این ترتیب دلیل اصلی آن که این جبهه ی واحد بین المللی گسترده ی مارکسیسم ارتدکس می توانسته بدون دردرس پابر جا بماند، این واقعیت تاریخی است که این مارکسیسم هم در این جا و هم در آن جا- و در روسیه حتی در درجه ی بالاتری نسبت به اروپای مرکزی و غربی- لازم بوده که تنها در قلمرو ایدئولوژی و تنها به مثابه ی ایدئولوژی وجود داشته باشد. مارکسیسم روسی در سومین مرحله ی تکاملی اش نیز همین خصلت ایدئولوژیک و همین تضاد الزاماً پیوسته با آن، بین تنوری پذیرفته شده ی

^۱ - ر. ک. مقاله ی تروتسکی درباره ی بیست و پنجمین سالگرد عصر جدید (Neue Zeit XXVI, I, S. ۷ff) برای شواهد روشن دیگر در مورد تحولات تضادآمیز ایدئولوژی مارکسیستی و جنبش واقعی در روسیه چه در این نخستین مرحله ی تکاملی و چه در مراحل بعدی آن . ر. ک. Schifrin, „Zur Genesis der Sozialökonomischen Ideologien in der russischen Wirtschaftswissenschaft“, Archiv für Sozialwissenschaft und Sozialpolitik, Bd. ۵۵, S. ۷۲۰ ff.

و نیز مقدمه ی درخشان ناشر، کورت ماندل باوم (Kurt Mandelbaum) بر چاپ آلمانی نامه های مارکس و انگلس به نیگلایون:

Briefe von Marx und Engels an Nikolaion, Leipzig, ۱۹۲۹, S.V-XXXIV

"ارتدکس" و سرشت تاریخی واقعی جنبش را نشان می دهد. درخشان ترین بیان این تضاد در تئوری مارکسیستی ارتدکسی لنین و پراتیک به کلی غیرارتدکس او^۲ و کاریکاتور آن در تضادهای آشکار بین تئوری و پراتیک "مارکسیسم شوروی" امروزی قابل مشاهده است.

موضع یکی از مخالفین سیاسی حزب بلشویک حاکم در روسیه مثل شیفرین، که بارها از او نام برده شد، نسبت به میانی جهان بینی "مارکسیسم شوروی" تأییدی است ناخواسته بر این خصوصیت کلی مارکسیسم روسی که تا به امروز نیز در جوهره ی خود بدون تغییر در "مارکسیسم شوروی" ادامه یافته است. در مقاله ی او در نشریه ی Gesellschaft (IV, 7) در ورای حمله ی ظاهراً شدیدش به "مارکسیسم شوروی" از لحاظ جهان بینی بیشتر نوعی دفاع از آن پنهان است. او مدعی است که مارکسیسم شوروی بر آن است که، بر علیه گرایش های مخرب "سوپرژکتیویستی" و "رویزیونیستی" که در پی روبرو شدن با دشواری های غلبه ناپذیر شکل گرفته اند (مثلاً ندیده گرفتن مهم ترین اظهارات اساتید)" "صادقانه مارکسیسم را در سازگارترین و ارتدکس ترین شکل اش بنا کند". در مقاله ی دیگری که همین نویسنده در این اواخر در اوت ۱۹۲۹ در Gesellschaft (VI, 8) منتشر کرده است، همین مضمون با شدت بیشتری به چشم می خورد. در اینجا او آخرین اثر رهبر نمایندگان مارکسیسم ارتدکس آلمان، کارل کائوتسکی را- علیرغم انتقادهای شدیدی که به بسیاری از مواضع منفرد نویسنده وارد می کند- روی هم رفته به عنوان سرآغاز بازسازی یکپارچه مارکسیسم با شور و شغف تیریک می گوید و این رسالت ایدئولوژیک را به او می سپارد که "تجزیه ی سوپرژکتیویستی مارکسیسم" را که در عصر جدید هم در غرب و هم در "مارکسیسم شورایی شده ی روسی" به صورت های گوناگون پدیدار شده است برطرف کند و به "بحران ایدئولوژیکی" که از

^۲ - در این مورد ر. ک. مقاله ی من، "لنین و کمینترن"، که در یادداشت ۱۵ ذکر شد.

این طریق در کل مارکسیسم زمانه ی ما پیش آمده خاتمه دهد^۳. به این ترتیب همان همبستگی در جهان بینی در سرتاسر مارکسیسم ارتدکس بین المللی بار دیگر با شدتی فوق العاده جلوه گر می شود. شیفرین هم در نقدش بر "لنینیسم"، مارکسیسم شوروی امروزی، و هم در موضعگیری اش نسبت به "کائوتسکیسم" به کلی ندیده می گیرد که این هر دو شکل ایدئولوژیک مارکسیسم ارتدکس از سنت های مارکسی-ارتدکسی قدیمی تر روسی و بین المللی برآمده اند، و امروزه تنها موجودات تاریخی رو به انقراضی هستند بازمانده از عصری در گذشته ی جنبش نوین طبقه ی کارگر. این چنین است که در قضاوت نسبت به سرشت تاریخی باصطلاح "مارکسیسم-لنینیسم" یا "مارکسیسم شوروی" بین مکتب های معاصر مارکسی-ارتدکسی کهنه و نو، سوسیال دمکراتیک و کمونیستی، هم چنان اتفاق نظر اصولی کامل برقرار است. همان طور که قبلاً نظریه پردازان کمونیست را دیدیم که در واکنش نسبت به درک مارکسیسم و فلسفه، در مقام دفاع از خصلت مثبت و مترقی مارکسیسم بین الملل دوم برآمدند در اینجا نیز یک نظریه پرداز منشویک را می بینیم که در تشریح ی سوسیال دمکراسی آلمان به عنوان مدافع جنبه های فلسفی "به طور عام معتبر" و "تعهدآفرین" مارکسیسم بین الملل سوم پا به میدان می گذارد.

با این نکته می رسیم به پایان بررسی خود از موقعیت کنونی مسأله ی مارکسیسم و فلسفه، مسأله ای که از ۱۹۲۳ بواسطه ی تجارب تئوریک و پراتیک تازه از جهات مختلف تغییر کرده است. از آنجا که در این میان تحولاتی که بینش نویسنده در طی این مدت از سرگذرانده نیز در خطوط کلی و اساسی شان به اندازه کافی روشن شده اند، از این که اظهارات آن زمان خود را در یکایک جزئیات در پرتو دیدگاه امروزی خود حک و اصلاح کنیم چشم می پوشیم. تنها در یک نکته لازم به نظر می رسد استثناء قائل شویم. آن چه که در مارکسیسم و فلسفه در مورد خواست برقراری "دیکتاتوری" در جریان انقلاب اجتماعی در قلمرو ایدئولوژی طرح شده

^۳ - همانجا، S. ۱۴۹. تمام تأکید از شیفرین اند.

بود سوء تعبیر بسیاری را باعث شد، به خصوص از طرف کائوتسکی، او در بررسی نوشته‌ی من (همانجا ۳۱۲) بد فهمی خود از منظور من و در عین حال توهم خود را نسبت به شرایط واقعی حاکم در روسیه چنین مستند کرده است که وی در ۱۹۲۴ گفته است که چیزی مثل "دیکتاتوری در قلمرو ایده‌ها" تاکنون "به ذهن هیچ کس، حتی زینوویف و چرسینسکی نیز خطور نکرده" است! از نقطه نظر امروزی ما نیز این فرمول بندی انتزاعی آن خواست عملاً می‌تواند غلط تفسیر شود. از این رو به صراحت خاطر نشان می‌کنیم تداوم مبارزه‌ی طبقاتی انقلابی پرولتاریا، که در مارکسیسم و فلسفه تحت عنوان دیکتاتوری ایدئولوژیک از آن یاد شده، با سیستم سرکوب معنوی که امروزه در روسیه به نام "دیکتاتوری پرولتاریا" برقرار است از سه جهت تفاوت دارد: اولاً که آن دیکتاتوری پرولتاریاست و نه دیکتاتوری پرولتاریا. دوم آن که دیکتاتوری طبقه است و نه دیکتاتوری حزب و یا رهبری حزب. سوم و از همه مهم تر این که یک دیکتاتوری انقلابی است، صرفاً جزئی از فرآیند زیورود کردن رادیکال جامعه که همراه با از بین بردن طبقات و تضاد طبقاتی مقدمات "محو دولت" و در عین حال خاتمه‌ی هرگونه جبر ایدئولوژیک را تدارک می‌بیند. پس وظیفه‌ی اساسی "دیکتاتوری ایدئولوژیک" - با چنین درکی - این خواهد بود که علل مادی و ایدئولوژیک خود را رفع و به این ترتیب (وجود) خود را زاند و غیرممکن کند. از همان روز نخست وجه تمایز یک چنین دیکتاتوری راستین پرولتری از تمامی تقلیدهای تقلبی اش آن خواهد بود که پیش شرط‌های آزادی معنوی را نه فقط برای "همه‌ی کارگران بلکه برای "تک تک" آنان نیز فراهم می‌کند، آزادی که بردگان مزدبگیر و تحت ستم جسمی و معنوی در جامعه‌ی طبقاتی بورژوایی، علیرغم تمامی ادعاهای "دمکراسی" و "آزادی اندیشه" در واقعیت هیچ گاه و هیچ جا از آن برخوردار نبوده اند. و این همان چیزی است که مفهوم مارکسی دیکتاتوری انقلابی پرولتاریا را بطور مشخص تعریف می‌کند. با چنین تعینی آن تضاد ظاهری که در غیر این صورت بین خواست "دیکتاتوری ایدئولوژیک" و

اصل ذاتاً انقلابی و انتقادی روش ماتریالیستی- دیالکتیکی و جهان بینی کمونیستی برقرار است ناپدید می شود. سوسیالیسم هم در هدف و هم در سراسر مسیر خود مبارزه ای است برای تحقق آزادی.

کارل کُرش

ترجمه: حمید وارسته

بازنویس: یاشار آذری

آدرس اینترنتی کتابخانه: <http://www.javaan.net/nashr.htm>

آدرس پستی: BM Kargar, London WC1N ۳XX, UK

ایمیل: yasharazarri@yahoo.com

مسئول نشر کارگری سوسیالیستی: یاشار آذری

تاریخ بازنویسی: ۱۳۸۳